

با درود و سپاس از شما به خاطر پذیرش دعوت ما برای این پرس و گو، بر آنیم تا طی پرسشهایی آشکار و جدی، ضمن آگاهی دادن به علاقمندان هنر و ادبیات معاصر، برخی ناکفته‌ها یا پوشیده‌ها را طرح نماییم. از اینرو پاسخ روشن و هرچه گسترده‌تر به پرسشمان می‌تواند ما را در این مسیر یاری دهد.

هدف کلی از این گفتگوها اثرات سانسور و سرکوب و خفقان در ایران بر ادبیات معاصر و تفاوت آن با ادبیات رها از خفقان و سانسور است. در همین راستا اجازه دهید بپرسیم:

۱- ادبیات معاصر در داخل ایران را چه‌گونه ارزیابی می‌کنید؟

– پرسش و پاسخ. که تو بپرسی و من بگویم برای من خیلی سخت است. بلد نیستم و این بد است. خیلی بد گیل‌جان. با این‌همه تلاش می‌کنم بر همان روالی که پیش نهاده‌ای بروم ببینیم چه می‌شود. دار مردم از خاک برمی‌خیزد و دار ادب را زبان برمی‌آورد. زبان را در یا باب هم گفته‌اند. در یافتن نباید از جایی بیرون این باور آمده باشد. ادبیات ایرانی هم مثل حال و روزشان. حال و روز مردم شان. زار و زاریاتشان را کی می‌زند؟ چه می‌زند؟ مردمی که در کل اگر خلاصه‌شان کنی خوارنده را ستوده‌اند. ایرانی پیش آن کس که توی سرش زده و خوارش داشته است سرخمانده تا جایی که خاک پای خوارنده گشته است. فرصت اگر داشته است البته توی سر هرکس که توانسته است زده است. برگرد به همان ادب که می‌گویی. اسکندر ادب کی است؟ همان نبود که در زمین خوارشان کرد و بر آن‌ها خراج نهاد؟ اسکندر را چه مرتبتي است در ادب، در میان شاهان، در راستای پیامبران، در ایران؟ آن دومی – عرب – که در زمین بر او خراج نهاد و در آسمان هم به خوارش کشید. زارش کرد. هر مزد را از بالای هر بلندایی که بود پایین کشید و الله را نهاد سر جایش که پاک عربی گونش می‌کرد. او هنوز زبانش را در – نیافته است. وردیدن و زمزمه‌ی آشنای کهن البته!

– حظ نماز به فارسی انزال می‌شود.

می‌دانی که پیش از آن که موبد پیدا بشود و شاهی براندازد، پیش از آن که از دل مردمان برآید و در ماه سوار خلق شوریده‌ی خدا بشود، در دوره‌ی شاهی مردم پیش از همه نام‌های محمد و فاطمه بر کودک‌هایشان می‌گذاشتند. از بن دسته‌ی دین. حالا نام اول در میان پسرهای ایرانی ابوالفضل است. این‌ها همه به خاطر سهمیه‌ی فردای دانشگاه و کوپون روز نیست که. این ابوالفضل کی است؟ در دسته‌ی دوازده‌دانه‌ی امام‌ها کی است؟ هیچ کس. يك امام دسته‌ی هیچ. يك حضرت الكي. به چهارتا نام نازیلا و آتشك (با تمام احترام) نمی‌شود دل خوش کرد. یعنی که باری همان عباسی که بود و آن‌قدرها زیاد نبود مگر همین بابای فضلی نیست که فضله‌اش رسیده است تا نشان فضل نیامده باشد؟ همان عباس (آباس، آب آس. آب. کتبان) نیست؟ باری اگر آن عباس از جایی از خانه در زده بود و بیگانه برگشته بود این حضرت جز خوار ی هیچ نشانی برای «ایرانی» ندارد. سر مردمان روز ایران (مارم دیروز) در کجا می‌چرد؟

از هر هشت نفر ایرانی یکی‌شان پرونده در دادگاه دارد. نه در پلیس. از هر چهار رهگذر در خیابان امروزه هرکجای ایران که بگیری یکی‌شان سواد خواندن و نوشتن ندارد. – درس‌آموخته‌ی هفت ماه اکابر با سواد خوانده می‌شود امروزه در ایران – هیچ ایرانی نیست که سالی دست کم يك زیارت راه دور نرفته باشد – آن که نرفته است همسایه‌ای دارد که دوبار رفته باشد. – دو سوم جوان‌های امروز ایرانی حتما پیش از آوردن عروس به خانه اگر نتوانند سری به سوریه بزنند که با خود کمی شورت کرسر شامی هم بیاورند پابوس امام‌رضا می‌روند که از فتح شب غسل‌کشی

سرفراز درآیند. آن ثانیه‌های معیار خواندن کتاب در میان این مردمان را هم تو بهتر با خبری...

از ادبیات می‌گویی دیگر. یعنی دست کم کمی ادب. شد؟ حالا همین کانون نویسندگان ایران. عزیزجان خاک ادب ندارد. زمین بی ادب است. ادب گندم نیست که از زمین در بیاید. ادب مال مردمان است و مردمان در زبانشان مردمان هستند. ایرانی زبان نیست. شما کانون نویسندگان امپراتوری ایران هستید. یعنی شما صدای زبان مسلط هستید. صدای قدرت. اگر در قدرت به بازی‌تان نمی‌گیرند باید مشکل را جایی دیگری جست. مگر شما، همین کانون نویسندگان ایران، نویسنده‌های زبان فارسی نیستید؟ اساس گردهمایی شما، هست کانون شما کاری با زبان‌های ایرانی دیگر دارد؟ دست کم این احترام را لازم دیده‌اید که اساسنامه‌تان به زبان‌های ایرانی دیگر هم منتشر شود. نه؟ چرا؟ همین نوشته به زبان فارسی برای «دیگران» هم کفایت است؟ مگر فارسی زبان همه‌ی ایران است؟ کانون نویسندگان زبان فارسی است که قیم همه‌ی زبان‌های دیگر امپراتوری شده است. آن دولت‌های مدرن است که نه بر اساس جغرافیایی که همواره گردنده بوده است بلکه بر زبان آمده است. همین اروپا. نام‌های ملت‌ها بر زبانشان می‌رود. پاره‌ای فرق هست البته برای مثال میان سویس یا بلژیک که نامشان چتر زبانشان را بر سر ندارد. دولت‌های مدرن را چماق گرد نمی‌کند. آنچه ایران را در این صدساله همین حد و مرز داشته است توان سرکوب مرکزی است که شاید فارسی‌زبان‌ها بنمایند که نه از ما است که پُر بی‌جا هم نیست. همان پس از اسلام را هم اگر بگیری دست کم ترک‌ها کم شاهی نکرده‌اند و سلسله نگردانده‌اند. با این همه امروزه دست کم اگر به نویسنده‌ی فارسی این اجازه داده می‌شود که کارش را همانگونه که سردار امر و نهی خواسته است منتشر کند بردن یک نام ترکی بر سر در دکان پایین کشیده می‌شود گو که اجازه هم بدهند که حلیه‌المتقین کتاب بشود به کردی برای مثال. کی بخواند؟ مگر نه باری به هر جهت دوری باید بگذرد تا بچه‌ها نشانه‌های نوشتار به زبان مادری‌شان را دریابند و کی خواننده‌ی کتاب به یکی از زبان‌های دیگر «ایرانی» شوند. نقش ایرانی‌های نه - فارس - فارسی‌نویس را در ادب فارسی نه دست کم گرفته‌ام نه خوش دارم که کور دیدنشان باشم.

کانون نویسندگان ایران؟ نه. نویسنده‌ی ایرانی معنا ندارد. نویسنده در زبان نویسنده است. کانون خبازهای ایرانی می‌شود. در نقش و رنگ حتا این میسر است. نقاش‌های ایرانی. اما نویسنده کسی است، کسی شده است برای نوشته‌اش. خوب تو همین کانون هرچه هست، همین تو حاضری برخیزی. یعنی بنشیننی که من قلم بر نمی‌دارم تا آن برادرم، آن ترک، آن کرد، آن هرکه هست به هر زبان ایرانی همین حق من را داشته باشد. تو همین حق را برای زبان‌های دیگر برمی‌تابی؟ آن دوستی‌ها کهن البته، اما باری آن بلوچ هیچ دوست ندارد با تو ادیبی که دست کم این قدر ادب نیاموخته‌ای که حقی را که برای خود قائلی به همسایه هم بدهی داد و سنتی داشته باشد. نمی‌خواهد. دوست دارد در خانه زبان خودش را داشته باشد و در خیابان زبانی به کار بگیرد که خرش را از پل بگذراند. تو همین حق را بی‌اوه او هو بر زبان می‌آوری؟

- البته بد نیست برای جاهایی ولی زبان فارسی بماند برای ارتباط آفیشیل...

نام تو اگر با پرس - پرسیا (بر مردمانی اشاره داشت که نامشان در زبانشان رفته بود) برش گردانده‌ی به ایران که نه زبان بلکه رد خون را برملا می‌کند. نژاد را. این که این نام خود کی به گوش تو رسید و از کجا تو داغتر از آش شدی داستان دیگری است.

کانون نویسندگان ایران. همین که دست کم نه به بهایی ارزان سرش را بالا گرفته است. همین که سرها داده است تا سر نخماند. همین. درست از همین رو است که نامشان را پیش کشیده‌ام و گرنه من را با مشت‌گدای گوزیده‌ی نام و نان. بی‌ادب چه گپی؟ تو حاضری این الفبای اول مدرنیسم را بپذیری؟ یعنی که بله مردمان در زبان مردمان می‌شوند و ملت در زبان معنا دارد؟ بابا تو می‌توانی به خودت بنگری؟ یعنی که بله ما نویسنده‌های زبان فارسی هستیم و دست به نوشتن، نوشته نمی‌بریم تا به این برادرهای ایرانی‌مان هم این حق را نداده‌اید؟ چرا می‌هراسی؟ تمامیت ارضی؟ کدام ارض. کجا را بُن‌چاق گرفته‌ای؟ اساست کجاست؟ چه می‌زند که ایران تو دیروز کجا بوده است و فردا کجا خواهد شد؟ زور سمبهات. نه؟ کدام ارض؟ پهنای ارض را جایی گرفته‌ای که پای اخشورش رسید یا نه سر سلطان حسین را در نظر داری؟

این شرط اول ادب است که نام خود را چادر همه‌گان نکنی. ایران نام ناحیه‌ای است روی زمین که در آن مردمانی با زبان‌های گوناگون هستی دارند. هستند. تو یکی از آن‌هایی و زبانت فارسی است. همه‌ی نویسنده‌های ایرانی فارس نیستند. هستند هم روا نبوده است، روا نیست که ایران را در فارس و فارسی خلاصه کرد. تو در نامت به انکار من برآمده‌ای.

۲- نظر شما در باره ادبیات خارج، باصطلاح ادبیات در تبعید چیست؟

– انگار نمی‌شود درست پیش رفت. تبعید؟ به گمان من باید از این وهم خودمان را در بیاوریم. کی را تبعید کرده‌اند در میان ماها؟ تبعید یعنی دور کردن و در خود «کننده» دارد. تو را تبعید نـ«کرده‌اند» تو فرار «کرده‌ای». تبعید یعنی دور کردن. یعنی چیزی را از بافت طبیعی‌اش که هستی او را زده است، از پایه‌اش، از پای توانش دورش می‌کنند و این را کسی می‌کند. یعنی آن که دست بالا را دارد اما دستش تا جایی نمی‌رسد که بتواند تو را بدراند یا از پیش پا بردارد. به هر دلیل. دورت می‌کند. آخرین تبعیدی که من دیده‌ام خمینی بوده است. یعنی دولتی برمی‌دارد تو را از دیاری بیرون می‌کند. همان بیرون کردن. یعنی باور دارد که تو کسی هستی. در میان ما کی تبعید شده است؟ ما تبعید را برگزیده‌ایم که بتوانیم ننه‌من غریبم بازی در بیاوریم و نخواهیم به بازی نگاه کنیم. ما فرار کرده‌ایم. فراری هستیم. ما میدان را نهاده‌ایم بلکه جان به در ببریم. واژه‌ی فرار خود ول کردن میدان را در بردارد و البته بار شرم شکست را بر شانه‌ی فراری می‌گذارد. تو خودت برداشتی زدی بیرون. کسی دمیل و دستک راه نینداخت که تو را در دیار دیگری بنشانند. تو آن‌چنان بار و فُرب پیش قدرت نداشتی. همین که می‌گویی تبعیدی یعنی که کسی تو را تا این‌جا به عنوان کس، کسی دیده است. در حالی که هیچ این چنین نبوده است. بخشی وسیعی از ما به همین دلیل در زده‌ایم که هیچ جایی، هیچ سر پناهی نمانده بود. تبعیدی جانش در امان است. فراری نه سایه که دست جانگیر بر گلو دارد. فراری‌ها بی‌کس‌ترین مردمان‌اند. آن‌ها که هیچ‌کس به کس نخواست‌شان. ادبیات تبعید اما به گمان من هست. ادبیاتی که در بافتی که در آن هستی یافته است، هست شده است اجازه‌ی هستی ندارد. نمونه‌اش هم کارهایی از نویسنده‌های ایران است که ممکن نبوده است در آن‌جا در بیایند. ادبیات تبعید هست. نوشته‌های تو و من و هرکس که ویار دانه‌های مویز مانده‌ی ماه شهر نکرده باشد. که سر در بیاورد. سر و دل و دندان یکی بگردد. نه این که این جا گپ نزن که رقیه می‌شنود و به گوش ابوصفار می‌رساند. این جا در زبان ببند که آن‌جا او رضا دهد که گوز تو را از بالایی بلندترین مناره‌ی میدان انقلاب منتشر کنند. که زبان داشته باشد. این که رها باشد. لازم نباشد کیر را در هزار لفافه بیچی که گره از زلف نگار باز کنی. این که توانسته باشی به خودت نزدیک که هیچ. بیرون و اندرون

یکی. تن‌نوشته شوی. تن‌نوشته شوی بر کاغذ. وقتی هست اندرون و بیرون تو دو «تا» است، وقتی مردمان دو تا بر یک پایند ریا حال و روز را بیان نمی‌کند. چه می‌توانی کنی جز این که تایی خود بر پای خود سوار کنی و تا نشوی، نخمی، دو تا نشوی. در خانه خود می‌گردی و در بیرون خویش تن خود می‌شوی. یعنی بپا... من که آمدم داغ می‌کردند. دل را. حالا جیگر مردم را کباب کنجه می‌کنند: اینشالله نگویی نمی‌توانی با ایرانی امروزه گپ بزنی. می‌دانی بر بالای شانه داشتن دو فرشته‌ی مُرشد هنگامی که داری درد دلت را پیش کاغذ برمی‌آوری چه تاب جانی طلب می‌کند؟

۳- آیا ادبیات در تبعید توانسته است خلاء ناشی از ادبیات در سانسور و خفقان را پر کند؟

– نه. نشده است. نمی‌شود. نمی‌شود با مناره‌ی این‌جا چاه آن‌جا را پر کرد. اثر اما خواهد داشت.

۴- همه ادیبان ما در داخل و در خارج را تا چه حد متأثر از خود سانسوری می‌بینید؟

– نمی‌دانم. اما باید رنج جانکاهی باشد که دم در بنشیني تا خلیفه درآید و بگوید کارت اجازه هست یا نه هست. ادبیات هیچ. این ادب هم نیست. یعنی که چه؟ آقا حرف من این است. اجازه هست یا نه؟

۵- با توجه به خفقان و سانسور اعمال شده در داخل، که پوشیده‌گویی و یا کنایه و اشاره به تابو ها و ممنوعه ها پرداختن را توجیه می‌کند، آیا آشکار گویی و تابو شکنی تا چه حد در ادبیات در تبعید موفق بوده و اصولاً آشکار گویی در ادبیات در تبعید تا چه حد از ادبیات داخل جدا بوده است؟ آیا چنین آشکار گویی در ادبیات در تبعید وجود دارد؟

– آن که نیاموخته است آشکار ببیند چه‌گونه می‌تواند آشکارا بسراید؟ ادبیات در تبعید کی؟ آقداش تا حالا هفت بار رفته است و هر بار یادش مانده است که پاس ملیت دیگری را کجا بگذارد بلکه بتواند آن کارش را، شاه‌کارش را که استاد هم دیده بود و پسندیده بود در ایران دربیورد. ایشان همان می‌گوزند که بتوانند در میدان انقلاب اسلامی منتشرش کنند که خلق ببیند خلیفه در این سال‌ها از غرب چه دیده است و رنگ چه بویی و بوی چه رنگی را به آسمان ادب ایرانی کشانده است. آدم‌هایی که بازپرسی با عرق پیشانی‌شان کار ندارد.

– نه. نه‌خیر. نه بابا. خیلی با احترام. برو. اصلاً لازم نیست بروی سفارت هم. زنگ بزنی...

– یعنی هیچ. با آن همه گاز و گوزهای گذشته رفتی و آمدی و هیچ...؟
– هیچ. گفتند بیا فلان‌جا. رفتم. برخورد. محترمانه. قهوه هم دادند. یک سری سؤال‌های طبیعی. کی هستی؟ کجا بوده‌ای؟ کجا هستی؟ چه می‌کنی؟ دوستانه‌ی کی هستند و یکی دوتا از این پرسش‌های طبیعی...

۶- برخی طنز یا هجو در بویژه شعر را با نوعی لمپنیزم (حال به هر هدف یا توجیهی) آگاهانه تلفیق کرده اند. نمونه‌هایی از گذشته مانند عبید زاکاتی، ایرج میرزا، یغما جندقی و... را توجیه‌گر شکل لمپنیزم در ادبیات کنونی می‌دانند بی‌آنکه اصولاً همسو با انگیزه‌ها و حتی شرایط آن زمانی جامعه با مجموعه پدیده‌ها که برای ستیز با آن طنز گزنده و آگاهی‌بخش را پیش کشیده بوده‌اند، در نظر بگیرند. به هر روی نظر

شما در این زمینه چیست؟ آیا این گونه زبان در ادبیات معاصر می‌تواند تاثیر گذار باشد (از هر نظر که شاید)؟

– می‌شود بگویی منظورت از لمپن کدام دسته از آدم‌های ایرانی‌اند؟ می‌شود باز کنی این نوآمده کی است که در زیانت نام ندارد؟ اگر سراینده‌های سه‌کاف است باید بگویم سر در نمی‌آورم. اما لاتی، داش‌بازی، دریده‌درایی در ایران پیشینه‌ای پیش از آمدن نام لومپ در میان ما دارد.

۷- با توجه به روند سرکوب تا کنونی و نبود احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی، بسیاری از انتظارات جامعه متوجه نویسندگان و شاعران و هنرمندان و حتی روزنامه‌نگاران بوده است، در چنین شرایطی ادبیات تا چه حد توانسته به این نیاز جامعه پاسخ دهد؟ اصولاً خلاء احزاب سیاسی در شرایط خفقان و سرکوب توجیه‌گر بدوش کشیدن چنین رسالتی برای ادبیات مترقی است؟

– کدام نوشته؟ کدام ادبیات؟ کدام حزب؟ فکر می‌کنی صفر این قدر خر است که با همه دستک و دمبک و آن همه کارشناس ورزیده سر در نیابد که منظور خلیفه از گوز، گراز است؟ تهیگاه این را نمی‌توانی با اندرونه‌ی آن پر کنی. هر چه‌ای به چاهی می‌رسد. کی گفته است که نمی‌تواند یا نباید هنرمند سیاسی باشد؟ سیاست به معنای سازمان داشتن و سازمان دادن و بر نامه پیش رفتن. اگر بر چشم پرده نیاویزی و غیر مجاز پیش چشم را ندیده نگیری، کور نباشی هنر برتابی از هست روز هنرمند است. ادیب در حال زندگی می‌کند. پس هر آن چه برمی‌تابد حال و روز زمانه‌ای است که در آن هست است. حتا همان زمان که می‌خواهد روایت دنیای رفته دهد یا در جهان نیامده بسپرد. ادبیات هم چیزی است برآمده از هست مردمان و خواه ناخواه برتاب هستی جایی است. هر ادیبی هم جایی نشسته است. حتا همان که از زمان و مکان روایت هیچ به دست نمی‌دهد.

۸- پیوند ادبیات در تبعید با داخل را چه‌گونه می‌بینید؟ منظور رابطه دو جامعه ادبی یکی در خفقان و دیگری بدور از خفقان و سرکوب است.

– می‌خوانم. بی‌خبر نیستم. کم کار نمی‌کنند. این‌جا هم کم کار نمی‌شود. در همین مدت به دستم آمده است که ما – خارج‌نشین‌ها – می‌دانیم و می‌بینیم و می‌خوانیم آن‌جا چه می‌گویند. گاهی دیدار سخنران‌های از ایران‌آمده نشانم داده است که انگار تو از عالم به کتابت درآمده‌ی آن‌جا با خبرتری تا ایشان که از دل بازار تر و نوبر ایرانی آمده است. اما آن‌ها؟ دانسته‌ام که چهارتا نوشته‌ی خارج‌نشین‌هایی که بازپرسی با عرق پیشانی‌شان کار ندارد را تمام کار نویسنده‌های خارج ندیده‌اند. حرف‌های استاد اعظم را شنیده بودم که اگر روزی کشوی هنرمند‌های ما را باز کنند دنیا تکان خواهد خورد. کشورها را باز دیده دیده‌ام. هرگاه ملین کار کرد و گم طرف راه افتاد از این وعده‌ها می‌دهد.

۹- سفر به ایران شاعران و نویسندگان و هنرمندان در تبعید را بطور مستقیم یا غیرمستقیم دچار خودسانسوری و حتی گریز از فعالیت‌های بایسته ادبی کرده است. نظر شما در این باره چیست؟

– من دست کم در این بیست سال بیش از بیست هنرمند ایرانی دیده‌ام. در برنامه بوده‌ام. گاهی میزبان بوده‌ام. نه میز من. نه... آمده بودند. آن دو بالای بلند ادب. دولت‌آبادی و گلشیری. این دو تا حاضر نشدند زیر یک سقف کنار هم بنشینند. آمدند گفتند خوب پس اول یکی سخن براند. این که تمام کرد رفت آن دیگری بیاید. بر سر این که کی اول بیاید، کی آخر سخن

براند جرشان شد و شدند دو سالن و هرچه زدیم که دست کم در دو سالن جدا باشند اما یکی باغازد و تمام کند. بعد دیگری. شاید کسی خواسته باشد پای گپ هر دو بنشینند. نشد. همزمان شروع کردند. پاره‌ای پای منبر این بودیم، پاره‌ای پای منبر آن یکی. یا این بجای ایلهی که به راستی خیال کرده بود آورده‌اندش که به اراسموس درس حکمت بالغه بیاموزد. اسمش چه بود؟ دوست کی بود؟ مگر همین تو نیآورده بودیش؟ چیزی که در دیدارهای من با هنرمند‌های از ایران آمده همواره برجسته بوده است این است که این آقایان نمی‌توانند خیال کنند که هرکه پای گپ‌شان نشسته است قطعاً به تلمیذ نیامده است. مجتهدک‌های بی‌عمامه در این ایام کم ندیده‌ام. برای ایشان همیشه و همه‌جا کلاس و کارگاه هنر است و ایشان استادفرانسه‌اند. کور مانده است که انگار نه انگار همین تارنده‌های رانده‌ی بی‌کس گل کتاب و کتابخوانی. مُلکش بوده‌اند و لابد این یکی دو سه ده سال زندگی تا ایشان کلاس اکابر طی کنند و به شهر بیایند در میان «غریبه»‌های غرب چیزی شنیده است.

۱۰ - ادبیات مترقی را تا چه حد در رشد آگاهی و خواستگاه‌های اجتماعی موثر می‌دانید؟ چرا؟

– کدام ترقی؟ هر ادیبی که به معنی ادب نگاه کرده باشد می‌داند که: سر نخمان! حتا اگر طرف خدا باشد. این شرط اول است. آزادی تقیه نمی‌شناسد و البته برای همین سر می‌برد و سامان بر آب می‌اندازد. ترقی هم واژه‌ای است که در قاموس هرکس معنایی را برمی‌تابد.

۱۱ - با توجه به نسل بقول معروف انترنت و عصر سامانه‌ها و وبلاگها، کار نشر و انتشار را چه‌گونه می‌بینید؟ در سه دهه اخیر و برآمدن نسل تازه‌ای از شاعران و نویسندگان و هنرمندان، کدام بخش از این پهنه را در خور و بالنده می‌دانید؟ خلاقیت‌های نسل تازه را در مقایسه با نسل مثلاً سه دهه‌ی پیش، چه‌گونه می‌بینید؟ آیا ما در یک گذار بالنده بوده ایم یا سیری فقه‌رایی یا ایستا داشته ایم؟ اگر مایلید، خوشحال خواهیم بود چند مثال بزنید.

– وقتی به کتاب‌هایی که این سال‌ها در ایران درآمده است نگاه کنی حیرت می‌گیرد این همه کتاب کجا می‌رود. کمی شگفت نیست؟ بیش از همه چنین گفت زرتشت و هایدگر فروش می‌رود. لابد این کتاب‌ها خواننده‌هایی هم دارد. تعداد کارهایی که از فوکو در ایران منتشر شده است بیش از کل عنوان‌هایی است که از این بابا کتاب به زبان اصلی‌اش درآمده است. شکسته بسته، چلاق، یا هرچه. این خود نشان می‌دهد که گزیده‌ای هستند که بسیار بیش از زمانه‌ی ما کتاب در دسترس دارند. اما در بُن اگر نگاه کنی جامعه‌ی ایرانی در هستی فرهنگی‌اش تباہتر شده است. آن بُن جامعه را دین خورده است. بچه‌های پیش از مدرسه در مراکز سنی‌نشین باید پیش از پا نهادن به مدرسه کل امام‌های شیعه را – با فرعیات بیرون آن دوازده و چهارده – از بر شده باشند. سی سال از سلطه‌ی یک‌تنه‌ی دین می‌گذرد. ما آدم‌های اهل کتاب آن دوران با مردمان بی‌کتاب این‌قدر فاصله نداشتیم. این شکاف نه تنها در اقتصاد بلکه در ادب هم آشکار است. اما ما، این‌جا، غرب: همین پراکندگی ما در میان فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر، همین که به تو که شرق را لابد دیده‌ای فرصتی می‌دهد تا پاره‌ای هم در غرب زندگی کنی و برآیی بر دروازه‌ی دلت و بنگری آن‌جا را و این‌جا را. پیچ و خم‌های راه نان، پیچیدگی‌های زبان دیگری که برای آدمی جاافتاده از نظر سنی جز از دریچه‌ی زبان مادری نامیبر است. نشانت می‌دهد کجاست که کاری می‌کنی که که فعلش را در زبان مادری نداری، کجا رفتاری را می‌بینی که در آن‌جا زیر جلکی بود و این‌جا پیش رو. نه که همه‌چیز باز و

برجسته پیش رو نهاده است. نه. همنشینی این دو جهان می‌تواند آموزنده باشد. مگر نه قرار است که امروز این مردمان فردای مردمان آن‌جا باشد؟ پس خلیفه باید دوری بدود تا به این‌جای فارسی برسد که «من» نشسته‌ام. نویسنده‌های فراری مثل من نسل پشت سر ندارند. بچه‌های من هیچ فارسی بلد نیستند. آن هم که قاف را درست به زبان می‌آورد برای این است که می‌داند اگر قورمه سبزی را نتواند بیان کنند من برایش «سوپ سبزی» درست نمی‌کنم. لابد انتظار نداری که زبان کوچه‌های روتردام فارسی بشود روزی.

۱۲- اگر مطلبی است که در پرسشها مطرح نشده است، خواهش می‌کنیم آن را به هر شکل و اندازه ای که لازم می‌دانید بیان کنید:

- بیش از آن که ببايد رانديمان. چه پرسشي بيش؟

۱۳- نظر، انتقاد و پیشنهاد شما در مورد هنر و ادبیات پرس لیت چیست؟

- عرصه را زیاد پهن گرفته بودي. اما انگار دارد راه می‌افتد. یکی از متن‌هایت را از میان میزان می‌کنی، یکی را از دست چپ و یکی را هیچ میزان نمی‌کنی. کمی برای متن‌هایت بزرگواری نشان بده. کمی راست و ریست‌ترشان کن تا در چشم دیگری، در چشم دیگران خوش‌تر بنشیند و اگر کسی خواست روی کاغذ بخواندش متنی خوش بر کاغذ نشسته باشد.

سپاسگزاریم که در این مصاحبه شرکت کرده اید. ضمناً پرسشهایی جدی در زمینه‌های زیر مطرح است که در صورت تمایل پرداختن به آن را پیشنهاد می‌کنیم:

- نشر و شرکتهای انتشاراتی با شرایط کنونی را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

- نمی‌دانم. کجا؟ آن‌جا؟ این‌جا اگر کتابی بتواند صد نسخه فروش کند ناشر حواظ‌هایش می‌کند. به آن کتابی که امید برود دویست نسخه در يك سال فروخته شود حق تألیف هم داده می‌شود. آن‌جا خبر ندارم. بر خان‌ها و قزبس‌هایی که نوشتن به فارسی را زیر آسمان غرب یاد گرفته‌اند زیاد دشوار نیست. مگر کم هستند این‌جا خور و آن‌جا رین‌ها؟

- تشکلی که بلحاظ صنفی از حق تألیف و انتشار آثار نویسندگان، شاعران دفاع نموده و حتی در یاری‌رسانی و فراهم نمودن امکانات متناسب با تلاشهای نویسندگان و حقوق آنان اقدام نماید، عملاً وجود ندارد؟ ضرورت آن را چگونه می‌دانید؟ پیشنهادی دارید؟

- برای من نه. هلندی‌ها دست کم این‌قدر حالی‌شان هست که بدانند وقتی که دارند توی سر مردمان می‌زنند ساکت ننشینند. می‌دانند چون از آن‌ها که رد شود نوبت به توی سر زدن خودشان می‌رسد.

- کانون نویسندگان و انجمن قلم ایران در تبعید (خارج از ایران) را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا در این زمینه باید کاری کرد؟

- پیش‌تر از کانون نویسندگان ایرانی در تبعید خبرهایی داشتم. - نه آن‌چنان از نزدیک - حالا هم همین‌ها می‌دانم که همه می‌دانند. «اعلان» هاشان را می‌خوانم اما سر در نمی‌آورم کی‌اند و چه می‌گویند. از زبان‌شان سر در نمی‌آورم. سر از زبان‌شان در نمی‌آورم. آن کانون قلم هم هیچ خبر ندارم کی هستند و چه می‌کنند.

- چرا در پیوند با مبارزات داخل در رابطه به ویژه سانسور و سرکوب شاعران و نویسندگان و روزنامه نگاران، حرکت تاثیر گذار و مستمر در خارج صورت نمی گیرد؟ آیا پراکندگی و سرخوردگی را می توان مشخصه این نارسایی و ناکارآمدی دانست؟ چه باید کرد؟

- آن پرسش های بعدی ات را باید بر فرخ بخوانی یا دست کم بر عزیز رفته. همین علی با حوض اش. کسی سر نخورده است. سرخورده آن کسی است که برای خوردن سر - کله پاچه - آمده بود و رسید و دید که گذشت و کام ندید.

- چرا در مورد هنرمندان، نویسندگان و شاعران نامدار ما این بیت زیبای حافظ بیشتر مصداق می یابد: مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز، ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست! آیا این تعبیر درست است؟ چرا؟

- درست به همین دلیل که فرمودی و دلالت آوردی. خان بهتر می داند خورش را کجا بخواباند که در چشم خلق شتر جلوه کند.

خوب گیلک جان. از سرش آدمم و به ته اش رسیدم. اگر پرت رفته ام - که حتما هست - ببخش.

با مهر. هنر و ادبیات پرس لیت

www.perslit.com , info@perslit.com